

نکته‌هایی از معارف حسینی

هدایت‌پذیری و هدایت‌ناپذیری! بررسی موردی رفتار زهیر بن قین و عبید الله بن حر

سید محمد کاظم طباطبایی^۱

مقدمه

این نوشته در پی آن است تا با تحلیل رویکرد هدایت‌گری امام حسین علیه السلام نسبت به زهیر بن قین و عبید الله بن حر جعفی، عوامل و مؤلفه‌های هدایت‌پذیری و هدایت‌ناپذیری انسان‌ها را استخراج کرده و راهکاری درپیش دید مردمان دوره معاصر قرار دهد. امام حسین علیه السلام همانند سایر انبیاء و اوصیاء الهی، حجت خداوندی است و وظیفه هدایت‌گری و دستگیری افراد و کمال‌بخشی و ارتقای آنان را برعهده دارد. این مهم در جریان واقعه کربلا و عاشورا، نمود و ظهوری ویژه دارد. امام علیه السلام افزون بر سخنرانی‌های عمومی و نامه‌نگاری‌های گسترده به شهرها، قبایل و رؤسای قبایل، به گونه خصوصی نیز در صدد دستگیری، هدایت، راهنمایی و تکامل بخشی به افراد بوده است.

تحلیل چگونگی برخورد ایشان با حر بن یزید ریاحی، زهیر بن قین و عبید الله بن حر جعفی، امری شایسته دقت است. دقت بیشتر در این امر، سبب شناخت عوامل هدایت و سعادت و چرایی شقاوت و انحطاط انسان‌هاست. به راستی، چرا تلاش سیدالشهداء علیه السلام در هدایت زهیر بن قین به نتیجه رسید ولی تلاش بیشتر ایشان در

۱. دانشیار دانشگاه قرآن و حدیث قم.

هدایت عییدالله بن حرّ جعفری ناکام ماند و به نتیجه نرسید؟ روشن است که امام علیه السلام درصدد هدایت‌گری هر دو نفر بوده است. روش به کاررفته هم یکسان است ولی نتیجه برآمده از آن متفاوت است. ابتدا داستان این دو نفر را مرور کنیم:

زهیر بن قین، از رزمندگان و نام آوران شاخص کوفه، شجاع، دارای اعتبار اجتماعی و طرفدار عثمان بود و ادعای معاویه در خونخواهی عثمان را باور داشت. او اگر چه با امیرالمؤمنین علیه السلام مخالف نبود و فضایل ایشان را باور داشت ولی معتقد بود که عثمان، مظلومانه و به جفاکشته شده و معاویه حق خونخواهی از او را دارد.

از این منظر، او در چالشی طولانی مدت ۲۵ سال با علویان بود. عثمان در پایان سال ۳۵ هجری کشته شده و او با باوری ۲۵ ساله به مظلومیت او، اکنون با چالشی جدید میان بنی امیه و علویان روبه روبرو شده بود. با این اوصاف، طبیعی است که او نامه‌ای به امام حسین علیه السلام ننویسد. او اگر چه در مکه و در مراسم حج حضور داشت، ولی با توجه به پیشینه عثمانی‌گری خود با حضرتش روبه روبرو نشده بود و سخن سید الشهداء علیه السلام را هم نشنیده بود.

پس از اتمام مراسم حج در مسیر حرکت از مکه به کوفه، نیز به گونه‌ای حرکت می‌کرد که با حضرت سیدالشهداء هم مسیر و هم راه نشود. تقدیر الهی بر آن قرار گرفت که او در یکی از مراحل سفر به ناچار با حضرتش در یک منزل (آبگاہ بین راهی) مستقر شد. روال عادی سفر در آن دوره، حرکت کاروان با شتر یا پیاده بود که در یک روز حدود ۴۵ کیلومتر (۸ فرسخ) پیموده می‌شد و سپس در کنار چاهی مستقر شده و اطراق می‌کردند. اگر کسی در آبگاہ مناسب اطراق نمی‌کرد لازم بود که ۴۵ کیلومتر دیگر حرکت کند تا به آبگاہ و بارانداز بعدی رسیده و اطراق کند. در مسیرهای خوش آب و هوا یا در کنار رودخانه، امکان انتخاب زمان حرکت و توقف بیشتر بود ولی در بیابان این امکان وجود نداشت و کاروان‌ها و افراد به ناچار از قانون حرکت ۴۵ کیلومتر در روز تبعیت می‌کردند.

تقدیر الهی آن بود که او با حضرتش در یک منزل قرار گیرد. او از این همراهی اکراه داشت و آن را نمی‌پسندید؛ زیرا نمی‌خواست با امام حسین علیه السلام روبه روبرو شود. امام علیه السلام از این فرصت هدایت‌گری استفاده و او را به چادر خود دعوت کرد. او در ابتدا نپذیرفت و بالأخره با اصرار

همسر خود به دیدار امام رفت. گزارش این دیدار خصوصی و سخنانی که بین آنان رد و بدل شد در هیچ منبع ثبت نشده است ولی نتیجه آن عجیب بود. زهیر بن قین که با اکراه و چهره عبوس به چادر امام حسین علیه السلام پای گذارده بود، با چهره‌ای خندان از آن خارج و حسینی شد. آن مقدار که حتی در بحبوحه حوادث سخت تاسوعا و عاشورا، لحظه‌ای تردید به خود راه نداد. در شب عاشورا به مقتدایش گفت:

کاش هزار جان داشتم و کشته می‌شدم و جسد مرا می‌سوزاندند آنگاه دوباره زنده می‌شدم و در رکابت جهاد می‌کردم.

اوبه امام علیه السلام نامه ننوشته با ایشان بیعت نکرده بود تا در بند تعصب عربی بیعت و نامه و تعهد باشد. آزاد بود. آزاد آزاد. ولی با اختیار خویش، وجودش را در بند عشق سیدالشهداء اسیر ساخت. با عشق به این وادی پا نهاد و جان برکف در پیش روی امام حسین علیه السلام جهاد کرد.

فرد دیگری که همین شرایط را تجربه کرد، عبیدالله بن حرّ جعفی بود. او نیز در زمان امیر مؤمنان به معاویه پیوسته بود. او عدالت علوی را در حق خود به عیان دیده بود که حضرتش ادعای او را - که در سپاه معاویه بود - بر علیه خانواده همسرش - که در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام بودند - ترجیح داده و ذره‌ای به دوستی و دشمنی طرفین دعوا توجه نکرده بود.

او نیز در زمانی نزدیک به محرم سال ۶۱ هجری در یک مرحله از سفر با امام علیه السلام هم منزل شد. امام علیه السلام در پی او فرستاد و او را به خیمه خویش دعوت کرد. او پذیرفت و از رفتن نزد امام علیه السلام سرباز زد. متأسفانه همسر دلسوز و مشفق نیز نداشت تا او را به دیدار امام علیه السلام ترغیب کند. امام علیه السلام که حجت خدا و امام هدایت است، شخصا به چادر او آمد و از او طلب یاری کرد. بهشت را به وی وعده داد و جرم‌های گذشته او را بخشوده اعلام کرد.

این همه رحمت، لطافت و شفقت، در آهن سرد قلب و احساس او اثر نکرد و او از یاری ابا کرد. درک و شعوری نداشت تا هدف حضرت را از این دعوت بفهمد. اسب خود را به حضرت پیشنهاد کرد که قدرت دارد از هر معرکه‌ای بگریزد و سوار خود را به سلامت نجات

دهد. در کوزه فکری او همین بس که گمان می‌کرد حضرتش واقعاً به یاری او نیاز دارد. امام هدایت و حجت خدا را نمی‌دید و ایشان را نیازمند کمک خود احساس می‌کرد. نیازمند کمک از مردی که پیشینه‌ای طولانی در نبرد با امیر مؤمنان داشت و هیچ‌گاه از علویان دل‌خوشی نداشت. امام علیه السلام که از هدایت او نومید شده بود در نهایت فرمود که به او واسب او نیازی ندارد و خیمه او را ترک کرد.

اکنون و در تحلیل این دو حادثه، این سؤال پدید می‌آید: چرا دعوت اول سیدالشهداء علیه السلام از زهیر، به هدایت و جاودانگی او منجر شد و دعوت دوم ایشان از عبیدالله بن حرجعی ناکام ماند و نه تنها به هدایت او نیانجامید، فردی که در نهایت دزد، غارتگر و راهزن شد؟ تفاوت در چه بود؟

در هر دو واقعه، دعوت کننده، هدایتگر، منجی و حجت الهی واحد بود. از منظر فاعلیت فاعل، برترین فرد روی زمین در زمانه خویش، دست هدایتگر خویش دراز کرده بود تا مردمان را به اوج ببرد. از اینرو، از جانب فاعلیت فاعل، هیچ کاستی و حتی تفاوتی نبود. پس تفاوت را باید از جانب دیگر جستجو کرد؛ قابلیت قابل! و تأثیرپذیری از چراغ هدایت و سفینه النجاه!

توجه به این نکته، مهم است و برای ما اهمیت تام دارد زیرا تاکنون بحث از وقایع تاریخ بود، حوادثی که در زمان خود واقع شده و به انجام رسیده است. ولی ریشه یابی و چرایی هدایت‌پذیری زهیر و هدایت‌ناپذیری عبیدالله فرا تاریخ است. فرا زمان و فرا مکان. آنچه اکنون برای من و ما اهمیت دارد بررسی عوامل این دو گونه برخورد و نتیجه است. چه کنم که همانند عبیدالله نباشم که حتی دعوت هدایت‌گری سیدالشهداء علیه السلام نیز در من تأثیر نگذارد؟ چه روشی در پیش گیرم که همانند زهیر بن قین حتی پس از ۲۵ سال انحراف، عاقبت به خیرگشته و جزو برگزیدگان باشم؟

آنالیز شخصیت این دو نفر و تمایز روحیات، خلقیات، فرهنگ، بینش و روش آنان کمک می‌کند که حتی پس از انحراف نیز راه هدایت را گم نکنم. نکاتی که اکنون بیان می‌شود برگرفته از هندسه معرفتی دین است که در دو شخصیت بروز و ظهور یافته است.

۱. طالب حق بودن و طالب باطل بودن

به گونه طبیعی، همه افراد تظاهر می‌کنند که حق طلب هستند و مسیر آنان حق و حقیقت است و مخالفان در مسیر باطل حرکت می‌کنند. این ویژگی متعارف انسان است. او گمان می‌کند، توهم و تخیل دارد که طریق او طریق هدایت است و دیگر مسیرها به بیراهه می‌رود.

فقیه، عارف، صوفی، فیلسوف، سنی، شیعه، خارجی، قمرطی، ایرانی، سعودی، امریکایی و روسی همه این گونه هستند. حتی افراد داعش نیز همین ادعا را داشته و قربه الی الله شیعیان را می‌کشند. خود را منفجر می‌کند تا شیعه‌ای را بکشد. چپ، راست، پایداری، اصول‌گرا و اصلاح طلب، همه این گونه هستند.

این تصور غلطی است که گمان کنیم شمار فراوان مسیحیان یا سنیان، حقانیت اسلام و شیعه را می‌دانند و بر مخالفت با آن اصرار می‌ورزند. البته گروه اندکی نیز وجود دارند که با علم به باطل بودن مسیر خود، با پیروی از تمایلات و خواسته‌ها یا برای رسیدن به قدرت و ثروت، بر مسیر باطل خود اصرار داشته و تظاهر به حقانیت آن می‌کنند.

بسیاری از رهبران جریان‌های انحرافی، از این گروه هستند. اگر چه حتی برخی از آنان نیز ممکن است حقانیت خود را باور داشته باشند. تفاوت بین کسی که حق جوست ولی به سبب اشتباه یا درک نادرست به انحراف کشیده شده و مسیر باطل را می‌رود با کسی که باطل‌گراست و با وجود شناخت حق به دشمنی با حق و حقیقت برمی‌خیزد بسیار زیاد است.

امیر مؤمنان علیه السلام این تفاوت را میان خوارج و بنی امیه و معاویه مطرح کرده و می‌فرماید:

لا تقاتلوا (یا لا تقاتلوا) الخوارج بعدی فلیس من طلب الحق فاخطأه کمن طلب الباطل فادرکه. (نهج البلاغه خطبه ۶۰)

خوارج، یعنی کسانی که در مقابل امیر مؤمنان ایستاده و جنگ نهروان را به راه انداختند از منظر حضرتش، طالب حق بودند اگر چه جهالت و لجاجت آنان سبب شد که در نهایت گروهی از آنان برگمراهی خود باقی مانده و به دست حضرت راهی دوزخ شوند.

توجه و هشدار نسبت به این نکته، بسیار مهم است. ما در کجا ایستاده ایم. طالب حقیق یا پی جوی باطل. هرکس می تواند وجدان خود را قاضی کرده و عملکرد خود را بسنجد و حق جویی خود را محک بزند.

معاویه، عمرو عاص، ابن زیاد، عمر بن سعد، عبدالله بن زبیر و برخی دیگر از افراد سرشناس به دنبال حق نبودند. ولی افراد بسیاری از سپاه جمل یا سپاه نهروان به راستی در پی حق و حقیقت بودند.

امام هدایت، امام علی علیه السلام که به هدایت خلق اهتمام داشت شخصا یا با واسطه به دیدار خوارج رفت و جمعیت ۱۲ هزار نفری آنان را در چند مرحله به ۲۸۰۰ نفر کاهش داد. یعنی بیش از ۷۵ درصد آنان را از آتش دوزخ نجات داد.

زهیر بن قین، عثمانی بود و عثمان را مقتول مظلوم می دانست. اگر چه این باور او ناصحیح بود ولی او با حق پنداشتن باور خود به دنبال احقاق حق بود. معاویه این گونه نبود. حتی طلحه و زبیر که از سران مخالفان عثمان بودند نیز حق جو و حق پو نبودند. ولی زهیر و شمار فراوانی از انسان های ساده دل، واقعاً در پی حق بودند و عثمانی شدن آنان نیز با انگیزه حق جویی بود. اکنون و در پایان سخن، به روزگار خود برگردیم: در چه مرحله ای ایستاده ایم؟ حق جویی یا معاند؟

۲. شنیدن نظر مخالف

کسی که نظر خود را حق می داند و بر حقانیت آن استدلال دارد و بر اتقان نظر خود پافشاری می کند از شنیدن نظر و استدلال مخالفان و محاجّه با آنان ابایی ندارد. پرهیز از شنودن نظر مخالف و گریز از رویارویی، بحث و احتجاج، نشان دهنده عدم اتقان رأی و نظر پذیرفته شده شخص است.

آن گاه که سیدالشهداء علیه السلام با سپاه کوفه و ابن زیاد سخن می گفت، به دستور عمر سعد سپاهیان ولوله می کردند تا سخن حضرت به گوش سپاهیان نرسد. اگر زهیر بن قین بر موضع پیشین خود باقی می ماند و به نصیحت همسر خود گوش نداده و سخن سیدالشهداء علیه السلام را نمی شنید، با باور عثمانی از دنیا رفته و بدبخت می شد. افراد تا در گروه

و فرقه خود و همفکران خود هستند معمولاً به نقد تفکریا باور خود نمی پردازند، بلکه در آن مسیر اسخ ترو تندر وانه تر نیز عمل می کنند. به همین سبب است که فرقه ها و گروه های انحرافی به جلسات درون گروهی خود اهمیت داده و افراد را از روبرو به روشن شدن با نظر مخالف پرهیز می دهند.

سازمان منافقین، فرقه های انحرافی و حتی گروهها با سلیقه هایی متفاوت مذهبی همین رویه را در پیش می گیرند. چون مرید چشم و گوش بسته بهتر از کسی است که در پی شنیدن نظر دیگران است و ممکن است نسبت به مبانی و اصول حاکم گروه خود سؤال داشته باشد.

خواجه آن گاه که پس از بازگشت از جنگ صفین، داعیه استدلال قرآنی داشتند و خود را حق مطلق می پنداشتند. هنگامی که امیر مؤمنان با آنها احتجاج می کرد با سرو صدا و شلوغ کاری، مانع از شنودن سخن امام علیه السلام می شدند. آن گاه که امیر مؤمنان علیه السلام ابن عباس را برای محاجه با آنان فرستاد با فریاد می گفتند: به سخنان او گوش ندهید چون سخن نافذ و لسان شایسته ای دارد و شما را از راه خود منحرف می کند.

آنان سخن خود را حق پنداشته و از شنیدن سخن مخالف هراس داشتند. توجه به این عامل در همه جا و همه وقت اهمیت دارد که حتی اگر فردی خود را حق مطلق می پندارد، از شنیدن سخنان و استدلال مخالفان خود فرار نکند.

حضرت نوح علیه السلام به این شیوه اشاره کرده و به خدا عرضه می دارد: هر گاه مشرکان را دعوت می کنم که مورد آمرزش تو قرار گیرند: جعلوا اصابعهم فی آذانهم؛ انگشت در گوش خود می کنند تا صحبت مرا نشنوند.

۳. پرهیز از لجابت، عناد

گفتم که بسیاری از مردمان، خود و راه خود را حق می پندارند. ملاک و معیار شناسایی حق واقعی از توهم، تخیل و حق پنداری چیست؟

داشتن یا نداشتن روحیه عناد یکی از معیارهاست. اگر طریق درست تشخیص داده و بر آن استدلال علمی ارائه شود از لجبازی و عناد و تحکم پرهیز می شود. حق جو در پی

فهم حق است. اودرپی مچ‌گیری و لجبازی نیست. قرآن کریم ویژگی فرعونیان را این‌گونه بیان می‌کند: « و جحدوا بها واستيقنتها انفسهم » یعنی انکار و جحد آنان در حالی بود که در درون خود به حقانیت حضرت موسی عليه السلام یقین داشتند.

فرد لجوج و عنود، امکان راهیابی و هدایت ندارد؛ زیرا گمان می‌کند که حق را می‌شناسد و محتاج معرفتی دیگر نیست تا معرفت‌افزایی باعث هدایت او شود. در مباحث سیاسی و اجتماعی معاصر، این ویژگی پررنگ‌تر مشاهده می‌شود. اگر کسی در وجود خود، لجاجت و عناد را مشاهده کرد به کار خود و حقانیت خود شک کند. لجاجت و عناد، گونه‌ای تعصب منفی و عصبیت جاهلی است.

این ویژگی در خوارج و در سپاه ابن زیاد به چشم می‌آید. خوارج ویژگی‌های مثبت فراوان داشتند. عابد، زاهد، دنیا‌گریز، شجاع، رزمنده و بی‌اعتنا به زخارف دنیا بودند. ولی لجاجت و عناد، آنان را به سمت رویارویی با امیرمؤمنان سوق داد.

هرکس قطره‌ای از اقیانوس وجود علی را احساس کند، نمی‌تواند او را دوست نداشته باشد. مگر می‌توان خوبی و زیبایی و زلالی و عشق را دوست نداشت. چگونه است که این افراد با داشتن این همه ویژگی مثبت به نبرد با امیرخوبی‌ها رفتند. زمانی که اثبات شد که اشتباه آنان در جنگ سبب پیروزی معاویه شد به جای عذرخواهی و پوزش گفتند: علی هم از ما تبعیت کرد و کافر شد پس او هم باید توبه کند.

یکی از زیرشاخه‌های لجاجت، تعنت است. امیرمؤمنان عليه السلام می‌فرماید: فاسئل تفهما ولا تسئل تعنتاً؛ برای فهمیدن پرس نه برای در مشقت افکندن. پرسش کردن برخی برای فهمیدن نیست برای مچ‌گیری است. آنان درپی فهم حق نیستند. سؤال آنان برای پاسخ شنیدن نیست برای در تنگنا قرار دادن سؤال شونده است. آنان با سؤال خویش در صدد به چالش کشیدن فرد مقابل هستند.

این افراد حق جو نیستند اگر چه تظاهر به حق‌جویی کنند. احتجاج زهیر و سپاه کوفه از این منظر قابل بررسی است.

در عاشورا سپاه کوفه زهیر را مخاطب قرار دادند که تو در اینجا چه می‌کنی؟ تو علوی نبودی عثمانی بودی و برضد این خانواده. چرا جایگاه و خط خود را عوض کردی؟

این سؤالات برای پاسخ خواستن نیست. برای فرار از پاسخ است تا به گونه ای جواب زهیر را ندهند که چرا نامه نوشته و به تعهد خود وفادار نبوده اند. به نظر می رسد لجبازی و عناد، در خمیره بسیاری از ما وجود دارد. اگر چیزی را قبلاً صحیح شمرده و بدان باور داشتیم همیشه در پی توجیه آن هستیم.

نقل شده است که آیت الله سیستانی در ملاقات با برخی از مسئولان و خاطره نویسی آنان گفته اند: چگونه است که در خاطرات منتشر شده مسئولان ایرانی، همیشه موفقیت ها بزرگ جلوه داده می شود، ولی هیچ گاه از خطایی در طول مثلاً سی سال خاطره نویسی یاد نمی شود؟

۴. توان بازگشت و توان اعلان بازگشت

کسی که سال ها مسیری را حق شمرده و یا تظاهر به حقانیت آن کرده است چگونه می تواند بطلان آن را اعلان و بازگشت خود را علنی کند؟ این رویکرد کاری بسیار دشوار است که تنها افراد خاص از پس آن برمی آیند. زهیر بن قین و حربن یزید ریاحی از این گروه اندک بوده اند.

بازگشت یعنی خطا شمردن تلاش سال های پیشین و اعلان رسمی بازگشت، یعنی فریاد کردن و بر ملا کردن این خطا. این توان در عهده افراد اندکی است. به ویژه اگر شخصی وجاهت یافته و یا در رتبه بالای اجتماعی و فرهنگی باشد. سخن نقل شده از آیت الله سیستانی نیز ناظر به همین موضع است. چگونه است که هیچ مقام و مسئولی به خطای خود اقرار نکرده و آن را علنی نمی کند. ظاهراً همه ما خود را دارای مقامی شبه عصمت می بینیم که هیچ گاه خطای خود را ندیده و بدان اعتراف نمی کنیم. هدایت پذیری یعنی پذیرش خطا و انحراف پیشین، توانایی رجوع از آن و گاه علنی ساختن بازگشت و توبه.

زهیر بن قین و حربن یزید ریاحی از این توانایی برخوردار بودند. زهیر کسی است که می تواند سابقه ۲۵ ساله عثمانی بودن خود را با افتخار زیر پا بگذارد و علوی بودن خود را اظهار کند.

نکته مهم در ویژگی زمان‌شناسی بازگشت و اعلان بازگشت است. اگر این اعلان برای دستیابی به موقعیت سیاسی و اجتماعی و یا به دست آوردن ثروت و قدرت باشد در حقیقت بازگشت نیست، بلکه تصوّر هزینه منفعت است، بنابراین برخی کسانی که با اظهار توبه و ندامت از زندان آزاد شده و مورد عفو قرار می‌گیرند، هدایت شده نیستند بلکه فرصت طلب هستند.

اهمیت کارزهیرو حربن یزید ریاحی آن است که در زمانی بازگشته‌اند که هیچ نفع مادی و دنیوی برای آنان متصوّر نبوده و پس از مدت کمی به شهادت رسیده‌اند. طول دوره زمان ندامت تا زمان شهادت حربن یزید ریاحی کمتر از دو ساعت بوده است. بنابراین اعلان بازگشت مطلبی غیر از فرصت طلبی است. فرد بازگشت‌کننده و مخاطبان او نیز تفاوت میان بازگشت واقعی و فرصت طلبی را تشخیص می‌دهند.

نتیجه‌گیری

هدایت‌پذیری و هدایت‌ناپذیری افراد در گرو ویژگی‌های شخصی و شخصیتی آنهاست. اگر فرد طالب حق، آمادگی شنیدن سخن مخالف را داشته و از لجاجت و عناد بپرهیزد، زمینه هدایت‌پذیری او فراهم می‌آید. ابراز بازگشت از مسیر پیشین انحرافی، هدایت‌پذیری او را نمایان می‌کند. ولی اگر یک ویژگی از ویژگی‌های یاد شده در وجود او نباشد، هدایت‌ناپذیر است و توقع رهنمونی به حق برای او ممکن نیست.

